

جنون جنایت

محمد غمخور / آنچه گذشت: در شماره‌های قبل خواندید مهران قاتل سریالی زنی به نام مونا را به خانه‌اش کشاند و خفه کرد و جسدش را قبل از این که همسرش (مریم) سر برسد، میان ملحفه‌ای پیچید. صبح روز بعد، جسد مقتول در کنار دیوار شهرکی پیدا شد و سروان ناصری مسئول رسیدگی به پرونده گردید. درحالی که چند روز از ماجرا گذشته و تحقیقات سروان بی نتیجه مانده بود، مهران دومین طعمه‌اش را شکار کرد و او را با کشاندن به خانه خفه کرد تا طلاهایش را سرقت کند. با شناسایی هویت مقتول، مشخص شد او برای دیدن دوستش از خانه خارج شده و دیگر بازنگشته. موبایل سرقت شده دختر جوان تنها سرنخی بود که کارآگاه احتمال داد از طریق آن به قاتل برسد. سروان ناصری دنبال سرنخی از قاتل بود. مهران سومین قربانی را که دختر دانشجویی بود سوار ماشینش کرد و پس از خفه کردن او جنازه‌اش را کنار جاده انداخت. بررسی‌ها نشان می‌داد قاتل طعمه‌ها را با ماشین پیکان جابه‌جا می‌کند. در همین گیرودار، جسد چهارم هم کشف شد؛ زنی که بعد از طلاق با شوهر صیغه‌ای‌اش زندگی می‌کرد. با روشن شدن موبایل یکی از مقتولان و ردیابی آن، مأموران توانستند به عامل قتل برسند و او را دستگیر کنند. مهران در بازجویی‌ها به قتل زنان اعتراف کرد و مدعی شد همسرش (مریم) در این ماجرا نقشی نداشته و بی گناه است. او درباره انگیزه‌اش هم گفت به خاطر کینه از یک زن این کار را کرده. سروان بعد از بازجویی از مهران، دستور داد مریم را به اتاقش بیاورند تا از او بازجویی کند. مریم منکر اطلاع از قتل‌ها شد اما دلایل کارآگاه نشان می‌داد او در این ماجرا بی گناه نبوده. درحالی که قرار بود مهران صحنه قتل را بازسازی کند، مشخص شد زمانی که مهران در شمال کشور بوده، جسد دو زن پیدا شده و به شیوه قتل‌های او کشته شده‌اند.

و حالا قسمت پایانی داستان:

مهران دوباره با همان چهره خونسرد مقابل سروان نشست. چند لحظه‌ای به سکوت گذشت و این بار او بود که سکوت را شکست و گفت: مگر قرار نبود امروز برویم صحنه‌ها را بازسازی کنیم. من آماده هستم.

سروان: چقدر عجله داری؟!

مهران: می‌خواهم زودتر تحقیقات تمام شود و مریم را آزاد کنید.

سروان: زیاد مطمئن نباش. دلایل زیادی داریم که مریم از قتل‌ها باخبر بوده و با تو در این جنایت‌ها همکاری می‌کرده. اگر اثبات شود سال‌ها باید در زندان باشد.

این حرف کارآگاه باعث عصبانیت مهران شد؛ خشمی که باعث شد روی پیشانی‌اش گره‌هایی ایجاد شود سروان وقتی این حالت قاتل سریالی را دید، سریع رفت سراغ پرونده قتل دو زن در شمال کشور؛ بین مهران! تا الان صادقانه اعتراف کردی اما نه به همه چیز.

مهران: من به تمام قتل‌ها اعتراف کردم. مگر این که جسد بی قاتل داشته باشید و بخواهید آن را گردن من بیندازید. سروان درحالی که مهران را زیرچشمی زیر نظر داشت، گفت: به قتل‌هایی که در اینجا مرتکب شدی اعتراف کردی اما درباره قتل‌هایی که در شمال انجام دادی حرفی نزدی. دو زن را هم قبل از این در آنجا کشتی.

کارآگاه درست عمل کرده و او را گوشه رینگ گیر انداخته بود. مهران که می‌دانست راه فراری ندارد، لب به اعتراف گشود و گفت: نمی‌خواستم گذشته را باز کنم اما حالا که کار به اینجا رسید، درست حدس زدید. قتل آن دو زن هم

کار من بود.

سروان: کشتن آنها قبل از شکایتی بود که می‌گویی به خاطرش مرتکب قتل‌ها شدی. برای این دو قتل چه بهانه‌ای داری؟

مهران با لحنی جدی پاسخ داد: بین سروان! من بهانه نیاوردم. واقعا انگیزه‌ام از قتل‌ها همان بود که گفتم اما برای این دو قتل، دو انگیزه دیگر داشتم. روزی زنی به نام مینا را سوار ماشینم کردم. انگار شیطان را سوار کرده بودم. طوری رفتار کرد که در دامش افتادم و به خانه‌اش رفتم. بعد از چند روز به تلفنم زنگ زد و گفت اگر می‌خواهی ماجرای آن روز را برای همسرت تعریف نکنم، بهتر است همراه ۱۰۰ هزار تومان به مقابل خانه‌اش بروم. من این پول را نداشتم و نمی‌خواستم اول زندگی اعتماد مریم را از دست بدهم. دو روز وقت گرفتم تا پول را جور کنم. همان روز زنی را سوار کردم که متوجه شدم طلای زیادی دارد. وسوسه شدم طلاهایش را سرقت کنم و به مینا بدهم تا ساکت شود.

در محل خلوتی توقف کرده و با چاقو تهدیدش کردم که سکوت کند. او هم ساکت شد و حرفی نزد و بدون مقاومت طلاهایش را به من داد. خواستم پیاده‌اش کنم اما ترسیدم شکایت کند و خیلی زود دستگیر شوم. در یک لحظه به سمتش حمله کردم و روسری را دور گردنش پیچیدم و خفه‌اش کردم. جنازه‌اش را همانجا رها کردم. تا چند روز عذاب وجدان داشتم. بخشی از طلا را به مینا دادم اما یک ماه بعد دوباره زنگ زد و تهدید کرد. آدرسی را به او دادم و خواستم به آنجا بیاید تا به بانک برویم و به او پول بدهم. تصمیم گرفته بودم او را هم بکشم تا این تهدیدها تمام شود. سوارش کردم و در کنار جاده‌ای ایستادم و او را کشتم. قتل اول را انجام دهم، بقیه‌اش برایت راحت می‌شود. دیگر به جایی می‌رسی که چیزی برای از دست دادن نداری. آنها خودشان مرگ را انتخاب کردند.

این بار سروان بود که خشم در چهره‌اش نشست: دو انسان را به قتل رساندی بعد می‌گویی خودشان مرگ را انتخاب کردند؟!

مهران: اگر مینا دنبال اخاذی دوباره نبود کشته نمی‌شد. یک بار به خواسته‌اش تن دادم اما او طمع کرد و به همین خاطر جانش را گرفتم.

سروان: بعد گناه زن اول چه بود؟

مهران: سوار ماشین من شد و طلاهایش را به نمایش گذاشت. اگر او را نمی‌کشتم یک‌روز به دست سارق دیگری کشته می‌شد.

به نظر می‌رسید مهران دنبال توجیه کارهایش است و سعی می‌کند قربانیان را مقصر نشان دهد تا دلیلی برای قتل‌هایش ارائه کند. همین دلایل باعث شد ماشین آدمکشی او روشن شود و تا زمان دستگیری همچنان کار کند. اگر او دستگیر نمی‌شد همچنان به قتل‌ها ادامه می‌داد و دستگیری یا مرگ تنها می‌توانست ترمز جنایت‌هایش را بکشد.

روز بعد او را به محل قتل‌ها منتقل کردند و با همان خونسردی تک‌تک صحنه‌های جنایت را بازسازی کرد و هیچ‌شکی باقی نگذاشت که قتل زنان به دست او انجام شده. سروان پرونده را تکمیل کرد و به دادسرا فرستاد. خیلی زود کیفرخواست پرونده صادر شد و مهران و مریم در دادگاه پای میز محاکمه ایستادند. مهران با خونسردی همه قتل‌ها را گردن گرفت و تأکید داشت مریم بی‌گناه است. مریم هم منکر معاونت در قتل‌ها بود.

بالاخره پرونده به مرحله صدور حکم رسید و قضات مهران را به قصاص و مریم را به زندان محکوم کردند. با تأیید حکم در دیوان عالی کشور، صبح یک‌روز سرد زمستانی در میدان شهر جرثقیلی در میان انبوه جمعیتی که برای دیدن اجرای حکم قصاص آمده بودند، پیکر مهران را بالا کشید تا پرونده زندگی او نیز مانند قربانیانش برای همیشه بسته شود.

